

چه، برای همین فرا خوانده شده‌اید، زیرا مسیح برای شما رنج کشید و سرمشقی گذاشت تا بر آثار قدمهای وی پا نهد.

22 «او هیچ گناه نکرد، و فریبی در دهانش یافت نشد.» 23 چون دشنامش دادند، دشنام پس نداد؛ و آنگاه که رنج کشید، تهدید نکرد، بلکه خود را به دست داور عادل سپرد. 24 او خود گناهان ما را در بدن خویش بر دار حمل کرد، تا برای گناهان بمیریم و برای پارسایی زیست کنیم، همان که به زخمهایش شفا یافته‌اید. 25 زیرا همچون گوسفندان گمراه شده بودید، اما اکنون به سوی شبان و ناظر جانهایتان بازگشته‌اید.



تصویرها ما را شکل می‌دهند. این را به صورت عمیق و پایدار انجام می‌دهند. تصویری که یک بار دیده‌ایم، به سادگی از ذهن بیرون نمی‌رود، بلکه جایی پشت چشمان ما جا خوش می‌کند و از آنجا به کار خود ادامه می‌دهد. آنها هویت ما را شکل می‌دهند: چگونه فکر کنیم، چگونه احساس کنیم و سرانجام چگونه عمل کنیم.

ما در عصر تصویرهای بی‌مرز زندگی می‌کنیم. هر روز در تصویرهای جنگ و ویرانی، خشونت و رنج غرق می‌شویم و می‌بینیم چگونه انسانها به یکدیگر آسیب‌های هولناک می‌زنند. نگاه می‌کنیم، چون باید نگاه کنیم، چون دنیا چنین است. اما این تصویرها با ما چه می‌کنند؟ در درون ما چه می‌گذرد وقتی خشونت به امری عادی تبدیل می‌شود، وقتی آنچه باید هراس‌آور باشد دیگر نمی‌هراساند؟

الگوها ما را می‌سازند. این برای کودکان صدق می‌کند، اما برای بزرگسالان نیز به همان اندازه. هر تصویری که پیش چشم ماست، ما را به سوی خود جهت می‌دهد. هر شخصیتی که همراه ماست، قلب ما را می‌سازد.

و موضوع امروز دقیقاً همین است. مسیح تصویر دیگری پیش روی ما می‌گذارد. نه قدرتمندی که سرکوب می‌کند، نه جنگاوری که با نابود کردن پیروز می‌شود، بلکه تصویر شبان نیکو، که ما را می‌شناسد، و ما را می‌جوید، و ما را در این دنیای بی‌رحم حمل می‌کند. مسیح که جان خود برای ما قربانی می‌کند. تصویری که به همان اندازه به عمق می‌رود. تصویری که به همان اندازه در ذهن می‌ماند. تصویری که می‌تواند آنچه را که فکر می‌کنیم دگرگون کند و آنچه را که می‌خواهیم و آنچه را که انجام می‌دهیم شکل دهد.

در آیات نامه پطرس که خواندیم آمده است: «عیسی برای ما سرمشقی بر جای گذاشت.» این کلمه «سرمشق» تنها یک بار در عهد جدید به کار رفته و از آموزش و پرورش آن دوران گرفته شده است. چون پاپیروس در آن زمان بسیار گران بود، کودکان نمی‌توانستند روی آن نوشتن بیاموزند. به همین دلیل برای آنها لوحه‌ای از موم آماده می‌کردند. موم را، برخلاف پاپیروس، می‌شد هر بار که کودکان اشتباهی مرتکب می‌شدند دوباره صاف کرد. معلم با قلمی بسیار نازک حروف را از پیش می‌نوشت. شاگردان فقط باید خطوط از پیش نوشته شده را دنبال می‌کردند. و دقیقاً از همین جاست که کلمه «سرمشق» که نامه پطرس اینجا به کار می‌برد گرفته شده است. منظور این است که عیسی شیوه نوشتاری کاملاً تازه‌ای به ما می‌آموزد. شیوه‌ای که در

آغاز با زحمت و به سان کودکی تقلید می‌شود، اما کم‌کم در سبک زندگی و عادت‌هایمان نفوذ می‌کند، به گونه‌ای که دیگر به خودی خود کار می‌کند. این شیوه نوشتاری پروردگار ما مجبور نمی‌کند، سرکوب نمی‌کند، سلطه نمی‌طلبد. نمی‌خواهد ما را دستکاری کند، بلکه به آرامی نشان می‌دهد که ما نیز چگونه می‌توانیم این‌گونه باشیم.

گاهی خطوط ملایمی که پروردگارمان عیسی برای ما از پیش نوشته، به وضوح دیده نمی‌شوند. به همین دلیل است که مشتاقانه به دنبال آنها می‌گردیم. کجا می‌توانم این عیسی را بیابم؟ درست در این روزها که همه چیز آشفته است، مشتاقانه به دنبال او می‌گردیم. یا وقتی درمی‌یابیم که زندگی دیواری بتونی پیش چشمان ما نهاده، به گونه‌ای که دیگر راه آینده را نمی‌توانیم بیابیم. در آن شرایط از خود می‌پرسیم: «حال چه خواهد شد، وقتی آینده برای فرزندان ما امن نیستند؟» یا: «چه آینده‌ای پیش روی من است، وقتی این بیماری هولناک نقشه‌هایم را بر آب کرده؟» شیوه‌های نوشتاری دنیا و زندگی همواره بلند و بی‌رحمند. نادیده گرفتنشان هم دشوار است. اما شیوه نوشتاری پروردگار ما آرام است. اجبار ایجاد نمی‌کند، بلکه صبورانه راه را نشان می‌دهد و می‌گوید: «من تو را می‌شناسم. می‌دانم چه آینده‌ای برای تو در نظر دارم. فقط دنبال نوشته من بیا. خوب خواهد شد!»

چون صدای پروردگار ما بلند نیست و اراده خود را بر ما تحمیل نمی‌کند، به دنبال ردپاهایی می‌گردیم که به پروردگارمان عیسی اشاره دارند. وقتی انسان‌های آفرینا ردپایی در بیابان می‌بینند، می‌دانند که آن قطعاً به موجود زنده‌ای اشاره دارد که اینجا در شن ردپا به جا گذاشته است. مانند آنها، چشمانمان را تیز می‌کنیم تا ردپای صندل‌های پروردگارمان عیسی را در شن ببینیم. وقتی خود او حضور ندارد، چشم به راه هر نشانه‌ای می‌مانیم که نزدیک بودنش را اعلام کند.

ما فقط می‌خواهیم در نزدیکی پروردگارمان باشیم! همین و بس! چون مسیحی هستیم، این را می‌خواهیم. و می‌توانیم از همان نخستین رسولان آغاز کنیم. آنها ردپای صندل‌های عیسی را در شن شناختند. حتی بیشتر از آن: سخنان او را شنیدند. و دریافتند که می‌خواهند به عیسی تعلق داشته باشند. و با شنیدن فراخوان او: «از من پیروی کن!» راه افتادند. هیچ چیز را بیشتر از این نمی‌خواستند که فقط با عیسی باشند. چه چیزی نخستین شاگردان را به این پیروی از عیسی واداشت؟ عیسی ستاره مشهور سینما نبود. قرار هم نبود به زودی ثروتمند شود. زندگی بی‌دغدغه هم وعده نداده بود. بر عکس: زندگی او مستقیم به مرگی دردناک و خونین بر صلیب ختم شد. و با این همه، شاگردان دقیقاً به دنبال او رفتند. دلیلش را از اشعیا ۵۳ می‌دانیم، که نامه اول پطرس اینجا نقل می‌کند: «او گناهان ما را بر صلیب به دوش کشید... و به زخم‌های او ما شفا یافتیم!»

ارزش دارد که کمی بیشتر بر این کلمات از کتاب اشعیا مکتب کنیم. آشکار است که اشعیا اینجا اهمیت عیسی را تا آخرین جزئیات توصیف کرده است. این کلمات چنان اهمیتی داشتند که حتی خواجه‌سرای حبشی دقیقاً بر همین نقطه می‌لغزد و می‌پرسد: «این چه معنایی دارد و درباره کیست که اینجا سخن گفته می‌شود؟» برای ما نیز مهم است که این عیسی را که برای گناه ما بر صلیب مُرد، پیش چشم داشته باشیم. شاید درست در زمانی که دریافته‌ایم نه تنها از نظر جسمانی بلکه از نظر روحانی نیز بیمار شده‌ایم. مهم است که چشمانمان را به روی این شبان باز کنیم که می‌خواهد ما را هم از نظر جسم و هم از نظر روح شفا دهد.

آنچه عیسی در این دنیا می‌خواهد دقیقاً این است! می‌خواهد ما را از بزرگ‌ترین مشکل‌مان شفا دهد. می‌خواهد ما را از اسارت شیطان برهاند و گناه ما را به دوش بکشد. درست به همین دلیل است که کتاب مقدس بارها و بارها از عیسی به عنوان شبان نیکو سخن می‌گوید. مردمی که نامه اول پطرس برای آنها نوشته شده بود، خیلی خوب می‌دانستند اسیر بودن یعنی چه. چون بسیاری از آنها برده بودند. می‌دانستند یعنی چه که تمام عمر به یک ارباب تعلق داشته باشی. ما انسانها نیز از بدو تولد درست

مثل این بردگان به گناه در زنجیریم و نمی‌توانیم آزاد شویم. در بند گناه بودن بدتر از بیماری است، بدتر از زندگی بدون گذرنامه در کشور بیگانه است، حتی بدتر از مرگ است. عیسی ما را نه فقط از نگرانی‌های زمینی آزاد می‌کند. او ما را از گناه، از شیطان و از مرگ می‌خرد. به همین دلیل است که شاگردان از همان روزهای نخست تا به امروز از او پیروی کرده‌اند.

نامه اول پطرس توصیف می‌کند که ما در سرمشق نوشتاری عیسی به زندگی ادامه می‌دهیم. او این را می‌گوید چون می‌داند که ما مسیحیان نه تنها مسیحی را پیش روی خود داریم که به ما سرمشق می‌دهد، بلکه مسیح را در درون خود نیز داریم. از او زندگی می‌کنیم! از طریق تعمید، عیسی در ما زندگی می‌کند. از طریق روح القدس می‌دانیم که به او تعلق داریم. ما به خانواده او تعلق داریم. عیسی در هویت ما نفوذ کرده، به گونه‌ای که ما به عنوان اعضای خانواده او همواره می‌خواهیم نزد او باشیم. راهی که در جای پای عیسی می‌روییم، راه ما نیست. این راه خود عیسی است. او شبان نیکو است. ما گوسفندانیم.

بسیاری از اینکه ما مسیحیان با گوسفندان مقایسه شده‌ایم احساس توهین می‌کنند. شاید به این دلیل که گوسفندان احمق به نظر می‌رسند. البته که گوسفندان کاملاً احمق نیستند، چون بسیاری از حیوانات دیگر را در طول هزاران سال پشت سر گذاشته‌اند. واقعیت این است که گوسفندان درمانده‌اند. دندانهای تیزی برای دفاع از خود ندارند، نه می‌توانند سریع فرار کنند، نه می‌توانند پنهان شوند، و زره هم ندارند. با این همه، زنده مانده‌اند. احتمالاً به این دلیل که به اندازه کافی باهوش بوده‌اند که نزد شبان پناه بجویند.

ما مسیحیان واقعاً به همان اندازه درمانده هستیم که گوسفندان: وقتی کسی به ما بدی می‌کند، برکت می‌دهیم، و به آنانی که از ما نفرت دارند، خوبی می‌کنیم! کسی فکر می‌کرد هیچ جماعتی با چنین شرایطی نمی‌تواند زنده بماند. و واقعاً بیش از ۲۰۰۰ سال است که مسیحیان مورد تمسخر، فریب، آزار، زندانی شدن و شکنجه قرار گرفته‌اند. و با این همه این مسیحیان هنوز هستند! چرا؟ چون مثل گوسفند می‌دانند شبان نیکو کجاست، می‌دانند که او می‌تواند از آنها محافظت کند و صدای او را می‌جویند، هر کجا که شنیده شود. آمین